

گفت و گو با عباس ترین شاعر نوجوان

پنجره‌ی زندگی‌تان را خودتان بسازید

خودش هم مجموعه‌های بسیاری در قالب‌های مختلف شعری و در موضوعات طنز و جدی برای نوجوانان گفته؛ این یعنی با گوشت و خون و استخوان با «نوجوانان» گره‌خوردن. از کتاب‌های او برای نوجوانان می‌توان به عشق‌های لنگه به لنگه، سوت سکوت، ماه روی صندلی، یک بستنی و پنج زبان، ایستگاه لاغری و... اشاره کرد.

برای معرفی کردن یک شاعر، لازم نیست حتماً از تاریخ تولد و فعالیت‌های شغلی‌اش حرف بزنیم، شاید گفتن همین نکته بس باشد که اولین کسی که به من یاد داد اسم بعضی نوشته‌هایم «شعر سپید» است نه «متن ادبی»، عباس ترین، شاعر خوش‌شو و مهربان بود. ترین سال‌های سال با نوجوانان کار کرده، شعرهای‌شان را خوانده و نقد کرده و راه درست شاعر شدن را به‌شان آموزش داده.

این سیاهی هم نیست و به‌خصوص دنیای درون آن‌ها خیلی شاد و روشن است که البته آن‌ها موقع نوشتن آن را جا می‌اندازند و از چشم‌شان دور می‌ماند.

● شما از معدود شاعرانی هستید که برای نوجوان‌ها شعر طنز می‌گویید، با این که طنز خودش یک جور شوخی است، اما من فکر می‌کنم شعر طنز گفتن برای نوجوان‌ها یعنی جدی گرفتن آن‌ها و بزرگ حساب کردن‌شان. نظر‌تان درباره‌ی این پارادوکس چیست؟

موافقم و فکر می‌کنم توصیف‌تان خیلی شاعرانه بود. بنابراین ترجیح می‌دهم نوجوان‌ها به‌جای جواب من که احتمالاً توضیحی و کسالت‌بار خواهد بود، از دوباره خواندن این سوال قشنگ لذت ببرند.

● نوجوان‌های علاقه‌مند به شعر می‌گویند به آن‌ها می‌گفتید برای سرودن شعر جدی و خوب باید خوب نگاه کنند، خوب بو بکشند، خوب بشنوند و... برای این که یک نوجوان بخواهد شعر طنز موفقی بگوید، باید چه کار کند؟

البته من هنوز خودم را شاگرد مدرسه‌ی طنزنویسی می‌دانم، اما فکر می‌کنم مقدمه‌ی طنزنویسی، رسیدن به نگاهی متفاوت به زندگی و اتفاقات ریز و درشتش است؛ نگاهی که خشکی و قاطعیت را از همه‌چیز می‌گیرد و شک و نسبیّت را جایگزینش می‌کند. برای رسیدن به چنین نگاهی باید زندگی متفاوتی داشته باشی که در و دیوار و پنجره‌اش را با دست‌های خودت انتخاب کرده‌ای و ساخته‌ای (البته اگر اصلاً در و پنجره‌ای داشته باشی!) نه با تقلب و از روی خانه‌های دیگران یا بدتر از همه خانه‌ای که دیگران از پیش برایت ساخته‌اند!

به‌رحال شعرها و داستان‌ها از زندگی شاعرها و نویسنده‌های‌شان جدا نیستند و نمی‌شود که بخواهی مثل بقیه زندگی کنی اما اثر متفاوتی خلق کنی؛ یا آن‌طور که از قدیم گفته‌اند هم خر را بخواهی و هم خرما را!

● اگر شعر را همان ابزار درونیات بدانیم، درونیات شما به کدام دسته از شعرهای‌تان نزدیک‌تر است؟ شعرهای طنز یا جدی؟ گروه سنی کودک و نوجوان یا بزرگسال؟

هر کدام از آن‌ها تکه‌ای از آدمی هستند که من باشم. من گاهی کودکم، گاهی نوجوان و گاهی بزرگسال؛ بعضی وقت‌ها تلخ و اخمویم و خیلی وقت‌ها شوخ‌طبع و طناز. اما من همیشه در زندگی اولویت را به طنز داده‌ام؛ پس انتخابم در شعر هم همین است. و البته در بین شعرهای کودک، نوجوان و بزرگسال، شعرهای نوجوانم را یک‌جور دیگر دوست دارم.



برای من محترم و قابل‌قبول. بنابراین بهتر است نوجوان‌ها به این بخش سوال جواب بدهند. اما درباره‌ی بحث جوشش و کوشش در شعر، به‌نظرم یک شاعر موفق نیاز به هر دوی آن‌ها دارد. «جوشش» یا همان الهام‌ها و حس‌های درونی را که نقطه‌ی شروع شعر است، تقریباً همه‌ی شاعران به‌صورت خدادادی دارند، اما «کوشش» یا همان توانایی‌های فنی با تمرین و مطالعه به دست می‌آید و باید برایش زحمت بکشید.

● به نظر‌تان چرا شعرهایی که نوجوان‌ها می‌گویند، بیش‌تر سیاه است، اما شعرهایی که برای نوجوان‌ها گفته می‌شود اغلب فضای خوب و شیرین و گل و بلبل دارد؟

به زبان ساده: برای این که نوجوان‌های ما خودشان هستند و شاعران نوجوانانه‌سرا خودشان نیستند! نوجوان‌ها از جهانی که در آن زندگی می‌کنند می‌نویسند، بی‌آن که درگیر انگیزه‌هایی مثل فروش کتاب یا حق‌التحریر یا حتی معروف شدن و گرفتن جایزه یا مقام باشند. البته من فکر می‌کنم دنیای نوجوان‌ها به

● قبل از هر چیز برویم سر وقت نوجوانی‌تان. فکرش را می‌کردید شاعر بشوید؟

بگذارید من همین سوال را از نوجوان‌هایی که این گفت‌وگو را می‌خوانند بکنم: «شما می‌دانید در آینده قرار است چه‌کاره شوید؟» منظرم از این سوال این است که من هم مثل خیلی از نوجوان‌ها تصویری از این که قرار است در آینده چه‌کاره شوم نداشتم. البته یادم است دوره‌ی راهنمایی به ذهنم رسیده بود روحانی شوم اما نشدم ولی شاعر؟...

● به نظر شما چرا نوجوان‌ها کم شعر می‌خوانند؟

نوجوان‌ها بیشتر از آن که با شعر ارتباط بگیرند، از بازی‌های کامپیوتری، سرگرمی‌های اینترنتی یا حتی هنرهایی مثل فیلم و موسیقی لذت می‌برند که البته خیلی هم عالی است. نوجوان‌ها و آدم‌ها حق دارند از زندگی‌شان لذت ببرند.

اما چرا شعر یا در شکل کلی‌ترش کتاب این نقش و جذابیت را برای نوجوان‌ها ندارد؟ چون آن را نمی‌شناسند یا کسی راه لذت‌بردن از آن را به آن‌ها یاد نداده، نه آموزش و پرورش، نه رادیو و تلویزیون و نه حتی خانواده (اگر قواعد یک بازی کامپیوتری را ندانید، هر قدر هم که جذاب باشد، زود از آن خسته می‌شوید و لذتی برای‌تان نخواهد داشت). متأسفانه بزرگ‌تره‌های ما با رویکردهای غیرجذاب و رفتارهای تحمیلی‌شان، بیش‌تر از آن که نوجوان‌ها را به شعر و ادبیات و کتاب نزدیک کنند، بین آن‌ها فاصله می‌اندازند.

● حالا چرا نوجوان‌ها شعری را که برای‌شان سروده می‌شود، یعنی شعر نوجوان کم می‌خوانند؟

برای این که شعر به‌اصطلاح نوجوان ما تصویر صادقانه‌ای از دنیای نوجوان‌ها ارائه نمی‌دهد و آن‌ها نمی‌توانند حس‌ها، حرف‌ها، مشکلات، دغدغه‌ها و... شان را در آن پیدا کنند. قبول کنید که هیچ‌کس حاضر نیست به سوپرمارکتی سر بزند که خوراکی‌هایی مد نظرش در آن پیدا نمی‌شود!

● یادم است در سال‌های دورتر درباره‌ی دو نوع شعر کوششی و جوششی برای نوجوان‌ها صحبت می‌کردید. حالا بعد از این سال‌ها، می‌خواهم بدانم شعرهای خودتان بیش‌تر کوششی است یا جوششی یا تلفیقی؟ اصلاً کدام‌شان را بیش‌تر توصیه می‌کنید؟

قضای دربار‌ی شعرهای من برعهده‌ی نوجوان‌هاست و نظر‌شان

ماه خط‌خطی

یک نفر درخت را تکان دهد

لابه‌لای شاخه‌ها

گیر کرده است

ماه

رستم عصر جدید

هر کول که دیده‌ای، منم رستم‌شان!

این هیکل و زور را از او جستم‌شان!

آن تشت پر از لباس را می‌بینی؟

تهمینه‌نشسته است، من شستم‌شان!



سوت سکوت
مهریور

عشق گربه‌ای

از عشق و محبت نهان حرف زدم

از هر چه که بود در جهان، حرف زدم

دیروز که تنها شده بودم، تا شب

با گربه‌ی همسایه‌مان حرف زدم



یک بستنی
و پنج زبان
مهریور